

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

والعجب من صاحب المباحث المشرقية مع

تفطنه بهذا الأصل حيث ذهل عنه حين أقام حجة على

إثبات الهیولی و قد أهمل فی إعماله.

بحثی که مرحوم آخوند مطرح کرده بودند

راجع به کیفیت إعمال فصل و عدم إعمال جنس در

تشکل بود، فرمودند که جنس فی حدنفسه تحصلی

ندارد و تحصیل و تعیین از ناحیه فصل اعمال می شود

و اگر قرار باشد که خود جنس فی حدنفسه، یعنی

نفس طبیعت نوعیه کلیه فی حدنفسه اقتضای فصل و

تعیین را بکند بنابراین باید خود جنسیت همه فصول

را در یک تعیین واحد جمع بکند زیرا تمایزی بین

فصل و فصل دیگر در اراده و اختیار جنس نیست،

پس اگر جنس بخواهد فصل را به وجود بیاورد،

لازمه اش اجتماع فصول متعدده در نوع واحد است

و اگر خود این جنس یک فصلی از فصول را بخواهد

یعنی مقتضی برای یک فصل باشد، این هم به یک

اشکال دیگری برمی‌گردد و آن این که یک فصل بتواند خودش منوع همه انواع باشد زیرا وقتی که اقتضای یک فصل را می‌کند آن به همان کیفیت، تعین پیدا کرده است و شیء دیگری نمی‌تواند مقتضای برای اعمال جنسیت باشد و خود جنس وقتی که فصل را محقق می‌کند و بواسطه تحقق فصل صورت نوعیه خارجییه تشکیل می‌شود دیگر باید این نوع همه انواع را در بر داشته باشد که این هم طبعاً خلاف است.

از اینجا استفاده‌ای که می‌شود این است که صورت نوعیه که مقتضی استجلاب این جنس است، بواسطه اعمال فصل تحقق پیدا می‌کند، یعنی فصل، جنس را که در ذاتش فقر و نیاز است و استجلاب برای علت هست در ذات خودش، فصل این نیاز را می‌آید برطرف می‌کند و آن جنس را به همان کیفیت خودش درمی‌آورد، جنسی که مبهم بوده و مقتضای ابهامش همان نیاز و احتیاج است. این مطلب تمام شد و مرحوم آخوند با کلام فخر رازی تتمه‌ای برای این مطلب ذکر می‌کنند، ایشان می‌فرمایند: فخر

رازی در اینجا اشتباه کردند و با اینکه خود ایشان معترف هستند به اینکه خود جنس ابهام دارد و تعیین ندارد، تعجب است که در باب صور فلکیه چطور قائل به تحصل جنس شدند و در باب اثبات حجت بر وجود هیولا آمدند مطلب را به این کیفیت نقل کردند که از آنجایی که جسم اقتضای کیف و کم را می‌کند بنابراین اقتضای کم و کیف یا به خود جسمیت برمی‌گردد که باید همه جا این مساله وجود داشته باشد، در حالتی که در جاهایی ما می‌بینیم که خود جسمیت اقتضای کم و کیف و مقدار و شکل را ندارد و یا اینکه بواسطه امر حالی در او باید باشد که این امر حال مقتضی این مساله باشد همان اشکال در اینجا به وجود می‌آید، چون آن امر حال در جسمیت این ماده بر فلکیت در آنجا خود این امر حال دیگر تفاوت نمی‌کند از نقطه نظر امور و کلی بودن خودش که چه امری هست؟ همان در همه جا ممکن است به یک نحوی وجود داشته باشد یا امر مباینی که این امر مباین چگونه می‌تواند تأثیر بگذارد از اینجا ایشان اثبات کردند که باید این مساله شکل و مقدار به خود

فلکیت و جسمیت او برنگردد بلکه به محلّ این که یک محلّ متحصّل است باید برگردد که همان هیولای اولیه در صور فلکیه و اجرام باشد، البته در مساله فلک و اینها که حالا این مساله قدیم الجدوی است که ما بخواهیم راجع به این قضیه صحبت کنیم که حقیقت افلاک چیست؟ و به چه کیفیتی است؟ مجمل صحبت اینکه نه آنچه که قدما گفتند می توان به آنها اعتماد کرد، که حقیقت فلک را یک امر رقیقی می دانند که عبارت از هیولای اولیه است که از آن هیولا این اجرام همه تشکیل شدند البته به این کیفیت می دانند که خب در این بحث است که آن هیولا که شما این را مادهالمواد برای اجرام سماوی می دانید آن مادهالمواد از نقطه نظر ماده بودن چه تحقق خارجی می توانند داشته باشند و در تحت چه مادهای اینها قرار دارند؟ آیا آنها جزء لا یتجزی دارند یا اینکه بسیط هستند، در بساطت خودشان چگونه ما حکم می کنیم؟

امروزه که مساله بساطت دیگر بطور کلی با این مسائل فیزیکی جدید منتفی است و ترکیب در

اشیاء آن مقتضی است و حتی در پروتون و الکترون هم در آن هم مساله، مساله ترکیب است الا اینکه آن ترکیب در آنجا به صورت فرض بکنید که یک ماده فشرده‌ای در می‌آید که اسمش را انرژی می‌گذارند و بواسطه شکستن آن ماده خارج می‌شود باز این مساله ترکیب در اینجا وجود دارد، ما نمی‌توانیم این مساله را انکار کنیم، یعنی از نقطه نظر تکنیک خارجی گرچه نتوان نسبت به این مساله دست یافت ولی از نقطه نظر عقلی شما یک حدّ یقینی برای تجزیه اشیا نمی‌توانید قائل بشوید، اما در مورد مساله جدید که این حد و حسابی نمی‌تواند داشته باشد و الان هم قضیه ردّ شده است.

در آن واقعهای که می‌گویند اصل اولی اشیا یک انفجار بزرگی بوده و از آنجا اشیا همه به وجود آمدند خب آن نقطه انفجار چی بوده؟ گاز بوده، ماده بوده مثلاً چه نحوه‌ای بوده این یک حدس و تخیلاتی است که از آن حدس و تخیلات یک برداشت‌هایی می‌شود و بعد هم بعد از یک مدتی رد می‌شود چطور در قضیه بیلینگ دارد این قضیه رد می‌شود الان دیگر

خیلی به این قضیه توجه نمی‌کند گرچه کتابهایی در این زمینه نوشته شده، اشکالی که در اینجا هست این است که واقعیات خارجی اینطور نیست که برای ما همه ملموس باشد، وقتی افرادی که اینها بهره‌ای ندارند اینها می‌آیند به مسائل وحیانی از طریق به دست آوردهای امروزی اشکال می‌گیرند این نقطه به این اشکال بر می‌خورد که شما که در اینجا قائلید به اینکه علوم جدید این فرض کنید سبع سماوات و هفت آسمان را دیگر قبول ندارد و رد می‌کند از کجا شما این مساله را می‌گویید؟ از کجا شما قائل هستید به اینکه این سبع سماواتی که در آیه قرآن هست این سبع سماوات با توجه به مسائل جدید که فقط تا آنجایی که انسان ماده باشد باید در محیط ماده و جرم قرار بگیرد و این جرم غیر از این نیست پس بنابراین تا هر جا می‌رویم همین جرم وجود دارد همین جرم در اینجا برقرار است خب این یک آسمانش آن شش‌تای دیگرش در اینجا چه ماهیتی می‌تواند داشته باشد؟! اگر منظور از آسمان سماوات و اجرام سماوی است خب اینها بواسطه وسائل جدید

مشخص می‌شود حالا هرچه ما دورتر برویم
 می‌گویند یک سیارات و ستارگانی کشف می‌شود و
 همه اینها در این مساله قرار می‌گیرد، یعنی در مساله
 جرمیت اجرام سماوی در این قضیه همه وجود
 دارند، اینکه ما رسیده باشیم به یک عالمی که خارج
 از این جرمیت باشد طبعاً نتایج علوم جدید این
 مطلب را نمی‌رساند، آنچه که می‌رساند این است که
 اینها طبقاتی دارند بعضی دورترند، بعضی نزدیکترند
 بر حسب آن مدار خودشان نسبت به زمین فاصله
 دارند، بنابراین این سبع سماوات در قرآن نمی‌تواند
 معنایی داشته باشد، البته ما در همان بحثی که در
 مساله افق وحی داشتیم آنجا مطرح کردیم که مساله
 سبع سماوات بطور کلی به سبع سماوات سفلی و
 علوی برمی‌گردد و دلیلش که همان آیه (وَ لَقَدْ زَيَّنَّا
 السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ
 أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ)^۱ است که در آنجا این رجم
 شیاطین بواسطه ارتباط بین شیاطین و بین اجرام
 سماوی، این ارتباط یک ارتباط مکانی نیست که حالا

^۱ سوره الملک «۶۷» آیه ۵

این اجرام سماوی شیاطین، قدرت پروازشان و حرکتشان در فرض بکنید که یک محدوده باشد دیگر آن سطح پرواز اینها از آن محدوده بالاتر نرود، زیرا در آنجا دارد که **(لَا يَسْمَعُونَ إِلَيَّ الْمَلَائِغَةُ وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ)**^۱ اینها نمی‌توانند نسبت به ملاء اعلی نفوذ کنند و از مطالب و جریاناتی که بر این عالم هست نسبت به آنها اطلاع پیدا کنند خب طبیعی است که این مسأله تقدیر امور و تمشیت امور در مسائل ماده و عالم ماده خارج از این قوانین سماوی و مادی و اینها هست، این باید در عالم مشیت و ملکوت و اینها این قضیه باید در آنجا شکل بگیرد نه در کره زهل و عطارد و کهکشان راه شیری اینها که جای تصمیم‌گیری و تقدیر و اراده نیست که بخواهد در آنجا این قضایا تحقق پیدا کند پس این که دارد **(وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ)** این دلیل بر این است که منظور از سبع سماوات، آن سماء دنیا است **(لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا)** آن سماء دنیا همین عالم اجرام

^۱سوره الصافات «۳۷» آیه ۸

هستند، این عالم اجرام این عالم سماء دنیاست و شش آسمان دیگر، آسمانهای مثال و ملکوت سفلی و عُلیا و عالم جبروت و لاهوت و اسماء کلی و بعد هم دیگر همان مساله ذات که آن مافوق عالم است و اطلاق عالم بر آن مرتبه اطلاق صحیحی نیست چون محدودیتی ندارد این مساله خودش فی حد نفسه می‌رساند.

تلمیذ: پس عالم ذات چه می‌شود؟

استاد: شش تا خود آن عالم عقل کلی که مقام واحدیت است هفت تا و بعد هم آن ذات است، که دیگر عالم به حساب نمی‌آید لذا هفت تا درست شد، ماده، مثال، ملکوت سفلی، ملکوت عُلیا، جبروت و لاهوت و عالم عقل همان مقام ذات هفت تا، این مساله، مساله خیلی روشنی است یعنی من گمان نمی‌کنم اصلا نیازی به این طرف و آن طرف دویدن و گریبان چاک زدن باشد نکته‌ای که در اینجا هست این است که گیرم بر اینکه ما این مطلب را نپذیریم یا اینکه شما آقا این حرفها را از کجا در آوردید؟ شما خودتان می‌گویید که این عوالم اینجاست ما که از

آیات قرآن و روایات و این مسائل استفاده می‌کنیم
حالا بگوییم نه این نیست منظور از سماء دنیا همین
آسمانی است که ما داریم ستارگانش را می‌بینیم
می‌بینیم و آن سماوات دیگر را نمی‌بینیم حالا یا
توسط دستگاههایی باید باشد و دیده بشود یا اینکه
نه اصلاً بطور کلی قابل دیدن نیست صحبت در این
است که علم همیشه اثبات می‌کند، علم حق رد کردن
و نفی کردن که ندارد، شما می‌گویید این آسمان تا
جایی که علم ثابت کرده همین است می‌گوییم بسیار
خب از کجا غیر از این نیست؟! آن را به ما بگویید
شما با چشمهای تلسکوپی‌تان هی می‌آید بدست
می‌آورید الان فلان ستاره هم کشف شد و چند سال
نوری با زمین فاصله دارد خیلی خب ما این را قبول
داریم این را هم گذاشتیم روی بقیه ستاره‌های زمین
خب حالا عالم تمام شد، نه حالا چند سال دیگر هم
صبر کنید ممکن است یک طور دیگر ما فرض کنید
یک تکنولوژی ما به یک حدی برسد که ما بتوانیم در
این صورت یک افق دورتری از اجرام کشف کنیم،
خب می‌گوییم آن هم الان گذاشتیم رو تا صد سال

دیگر را هم گذاشتیم رو، تا هر جا بروید، طوری
نمی‌شود قضیه یک کره به کرات دیگر اضافه می‌شود
یا یک دوزنقه به دوزنقات دیگر اضافه می‌کنیم یا یک
مکعب به مکعبات دیگر اضافه می‌کنیم اینها همه
درست ولی آخرش چه می‌شود؟

آیا علم می‌تواند بگوید که غیر از این جرم،
آسمان دیگری و سماء دیگری که ما فوق این جرم
ظاهر و قابل مشهود است آیا می‌تواند او را نفی کند
و به او برسد یک همچنین وقتی شما نمی‌توانید ثابت
کنید چطور می‌گویید هفت آسمان نیست، لعل اینکه
ما آنچه که محیط بر این اجرام سماوی هست یک
جرم دیگری است که آن جرم دیگر از تکنولوژی
بشر الان به دست نمی‌آید، ممکن است فردا به دست
بیاید، از عهده کشف آن جرم دیگر مماثل که به
عبارت فلاسفه هیولای برای این اجرام هستند از آن
عاجز است، وقتی تکنولوژی عاجز باشد چطور شما
می‌آید رد می‌کنید؟! از کجا شما می‌آیی این اجرام و
این آسمان در محدوده اجرام همین است و جز این
نیست این جز این نبودن از کجا؟ تکنولوژی شما به

این مساله نرسیده ولی اینکه نیست از کجا آمده بله می‌گوییم آقا الان فرض بکنید از انعکاس نور در تجهیزات جدید کشف می‌کنند از اینکه فلان ستاره هم باید در آنجا باشد می‌گوییم روی چشمان بسیار خوب، اما اینکه بعد از این عالم عالم ماده باشد یک عالم دیگری که محیط به این باشد و در آن احاطه، صورت جرمیت شکل دیگری داشته باشد آن را از کجا شما نفی می‌کنید؟! بحث در اثبات نیست بحث در نفی او است و مافوق او وجود نداشته باشد و مافوق او وجود نداشته باشد تا اینکه برسد به هفت تا، این را از کجا شما رد می‌کنی وقتی اینطور شد آن وقت می‌آیی سراغ آیه قرآن بیچاره می‌گوییم که آیه قرآن اشتباه است، آیه قرآن بر اساس چیست؟ بر اساس نمی‌دانم بطلمیوسی درست شده آیه قرآن بر اساس فرهنگ آن زمان این آیه تدوین شده، پیغمبر خبر نداشته که مثلا این تکنولوژی جدید می‌آید و پرده از این معما بر می‌دارد و همه آیات را باطل می‌کند و پیغمبر فکر امروز نبوده، چشمش فقط یک متر جلوتر را می‌دیده اصلا پیغمبر چه می‌دانسته

تلسکوپ چیست؟ فقط جلوی چشم آن موقع عینک هم تازه نبوده، این آسمان و ستاره‌هایی که می‌بینیم فقط همین است.

اگر می‌کرد درویشی نگاهی *** در این دریای

قدر الهی

کواکب گوهری دید شب افروز *** که شب از

نور ایشان بود چون روز

تو گفتی اختران استاده اندی *** زبان با خاکیان

بگشاده اندی

که ای خاموش دلان بیدار باشید *** در این درگاه

بسا هشیار باشید

از آن چرخه که گردان زن پیر *** نشان چرخ

چرخنده همی گیر

التفات فرمودید این وضعیتی که الان شما

دارید مشاهده می‌کنید مال همان وقتی است که ما

نگاه می‌کردیم و آن سو چشممان به ما به قول بچه

لات‌ها این داش‌ها قد می‌داد، آن قدر که سوی چشم

ما قد می‌دهد بدون عینک آن هم زمان پیغمبر که

عینک نبوده چیزی نبوده فقط همین، آنچه که در

محدوده فکر ماست همین چیزهایی است که داریم می‌بینیم و پیغمبر هم آمده گفته سبع سماوات یعنی آنی که نورش خیلی زیاد است مثل ماه و خورشید که خیلی چشم آدم را می‌زند آسمان اول آنی که ستاره‌ای که نورشان زیاد است آسمان دوم و همینطور تا ستاره‌ای که نورش کم است آن اسمش را هفتم می‌گذاریم و بعد هم می‌گوید (وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ) آنجا گیر می‌کند پس این آیات را کنار بگذاریم این شر و بره‌های جدید واقعا نمی‌دانم از کجا درآمده؟ اصلا من وقتی این مطالب را می‌خوانم جدا به جان شما تهوع پیدا می‌کنم باور نمی‌کنید یعنی از این همه خیریت بشر که بیاید مثلا به اینجا برسد که بیاید یک همچنین واقعا مزخرفاتی را فرض کنید بگویند و آخر اینها هذیان است واقعا من نمی‌دانم این مردم عقلشان کجا رفته آخر هذیان دارد می‌گویند، بابا فیزیک آمده ثابت کرده که این اجزاء سماوی هست و این فرض کنید انتها ندارد خیلی خب این مقدار را ثابت کرد اما اینکه بعد از این چیز دیگری است این را دیگر نمی‌تواند نفی کند

بگوید همین است و غیر از این نیست، این می گوید
من تا اینجا رسیدم خب از این به بعدش به من ارتباط
ندارد می گوید بقیه اش به قرآن مربوط است چرا
دیگر باید بیایم رد کنیم و حالا که رد کردیم بگوییم
اشتباه است و حالا که اشتباه است بگذاریم کنار پس
بنابراین قرآن از حجیت ساقط می شود، وقتی از
حجیت ساقط شد مربوط به فرهنگ همان زمان
است، مردم بیایند برای خودشان اخلاق درست
کنند، احکام درست کنند بایدها به قول امروزیها
بایدها و نبایدها.

حوزه ما هم باید و نباید در آورده، واجب و
ضرورت و حرمت را برداشته، نشست، ساختمان که
نشست می کند نشست درباره بایدها و نبایدها، من
وقتی اینها را می خوانم جداً هرچی خوردم
برمی گردانم آخر شما چرا؟ شما دیگر چرا؟ نشست
درباره ... دیدید یکی یک جایی می نشیند و
نشستها و این ساختمان نشست کرده، پل نشست
کرده، نشستها درباره بایدها و نبایدها، ترجمه را
می گویند برگردان، اه اه بابا تو همین حوزه می گویند

برگردان، دور برگردان دیدید، آخر آدم بیکار معمم
و عمامه به سر برگردان یعنی برگشت ترجمه به
معنای برگشت نیست، ترجمه یعنی تغییر، تغییر از
صورتی به صورتی دیگر، نه اینکه برگشتن برگشتن
را اینطوری شما ایستادی رویت را کردی حالا پشتت
را می‌کنی به یکی دیگر این را می‌گویند برگردان،
حالا فهمیدید ترجمه چیست جناب آقا؟ فرهنگ سرا
داریم؟ فرهنگستان داریم استان و استان و استان و از
این حرفها زیاد داریم جدا نمی‌دانم اینها صبح کله و
پاچه خورند می‌آیند اینها را درست می‌کنند
هلی کوپتر، چرخ‌بال اه اه تو را به خدا هلی کوپتر به
این قشنگی یک اسم هلی کوپتر این چرخ‌بال و دُم‌بال
و اینها چیست؟ واقعا درآوردند ما تازه افتخار
می‌کنیم بهترین ملل دنیا هستیم از نظر هوش و
حواس و فراست و فلان و این چیزها هلی کوپتر را
برداشتند چرخ‌بال، برگردان، چرخ‌بال چی چی فلان
اینقدر دیگر افتضاح قضیه درآمده من در تلویزیون
می‌دیدم با هم صحبت می‌کردند آن مجری هم
صدایش درآمده می‌گوید آخر بابا این دیگر مشکل

ندارد آن هم می گوید بله این البته دیگر خیلی مشکل ندارد یعنی دلیلی ندارد بر اینکه این کلماتی که مردم مأنوس هستند و در فرهنگ رفته الان خیلی از کلمات ما وارد فرهنگ شده همین کمیته، کمیته لغت چیست؟ یک لغت فرانسوی است یعنی چی؟ یعنی یک نهاد امنیتی کمیته یعنی نهاد امنیتی خب حالا این کمیته را عوض کنیم بابا کمیته شده اسم و الان کمیته فلان کمیته امداد، کمیته نمی دانم چی اشکال ندارد، خب مثلا فرض کنید انسان بیاید با آن لغاتی که چیده، و از همه مهم تر و مصیبت ما آنجایی است که کلمات عربی دارد عوض می شود و اصلا بطور کلی از اذهان دارد کنار می رود خطر آنجاست، والا حالا یک کمیته، چرخ بال، گردبال و بال بال و از این حرفها زدن که خب این مشکلی نیست، موبایل را برداشتند کردند همراه، آخر تلفن همراه خب موبایل اسم خودش هست حالا این تلفن همراه شما همراهمان نباشد موبایل نیست، من که همراهم نیست البته الان هست چون مجبور بودم والا اغلب در بیست و چهار ساعت شاید ده دقیقه این تلفن همراه

همراه ما نباشد روی میز است و برای خودش هم زنگ می‌زند و ما هم کاری نداریم کی زنگ می‌زند بعد خودش خسته می‌شود و دیگر نمی‌زند هر وقت هم حال داشتیم می‌رویم یک نگاه می‌کنیم ببینیم آنجا کی است اسمش افتاده و آن را برش می‌داریم جدا می‌گوییم من گاهی از اوقات که خیلی از اوقات اتفاق می‌افتد حال یک سلام کردن هم ندارم، یعنی سلام علیکم و رحمی الله حال یک گفتن سلام علیکم را ندارم زنگ می‌زند جلوی چشمم هم هست و می‌بینم، نه اینکه نبینم اینکه بردارم بگویم سلام علیکم آقا حوصله ندارم حال ندارم را ندارم می‌گذارم برای خودش می‌زند و مشکلی هست و مطلبی هست و بعد هم خب حالا تلفن همراه خب موبایل می‌گوییم این دیگر چانه‌مان که طوری نمی‌شود، همانطوری که از فارسی آنجا می‌رود، کلماتی که در آنجا وضع شده آن کلمات هم اینجا باید باشد چه حالا هویت‌مان را از دست می‌دهیم انشاءالله خیلی هم باهویت هستیم [مخصوصا این دوره و زمانه و هویت‌مان و ترس از نگرانی داریم که

این هویت‌مان و خیلی برایمان هویتی مانده، خیلی نگرانش هستیم که این یک وقتی یک طوریش بشود] دیگر علی‌کل حال اینها چیزهایی است که یک مقداری از بی‌کاری این مسائل برای انسان حاصل میشود، آقا باید عبارات عربی باشد، همان کلمات خودش اصلاً شیرینی این فرهنگ‌ها به دخالت دادن لغات دیگر و هضم کردن آن لغات دیگر در فرهنگ است، چه عیبی دارد که در فرهنگ ما آن الفاظی که مربوط به زبان انگلیسی است در فرهنگ ما آن الفاظ وجود داشته باشد، و آن الفاظی که مربوط به زبان عربی است در فرهنگ ما وجود داشته باشد در آنجا هم همینطور آنجا هم در عربی هم خیلی از الفاظ فارسی بوده رفته در آنجا معرب شده حالا آنها بیایند عوض کنند ما بیائیم پان‌ایران‌سیم درست کنیم آنها بروند پان‌عربی‌سیم درست کنند آن خارجی‌ها هم بروند پان‌آلمانی‌سیم درست بکنند و پان‌پان و اینها همه چیزهایی است که باعث دورشدن ما از خود می‌شود باعث دورشدن ما از آن هویت انسانی ما می‌شود، به جای اینکه ما ملت‌ها بیائیم و بر سر یک

سفره بنشینیم و در یک مجموعه قرار بگیریم و همه با هم در یک جریان واقع بشویم، نه آن جریانی که اعتقاد ما را زیر سوال برد بلکه آن جریانی که نقاط انسانی ما را تحریک کند و مسائل انسانی ما را بوجود بیاورد و روی آن تأکید بخواند بشود آن وقت در اینجا چه فرقی می‌کند بین شیعه و سنی و یهود و نصاری ما با یهود و نصاری مساله ما مساله وحدت شیعه و سنی اگر باشد چرا با یهود و نصاری نباشد چرا؟ چه فرقی می‌کنند با ما؟ ما در مسائل اعتقادی اصلی خودمان ما با اهل تسنن اختلاف داریم ولی می‌گوییم اختلافات کنار گذاشته بشود در آن مجموعه که خب رسول خدا پیغمبر ماست، قرآن کتاب ماست، مکه قبله ماست و امثال ذلک این نقاط و این نکات اینها مد نظر قرار بگیرد و بعد آن جهت وحدت و اتصالی که در اینجا برقرار می‌شود آن وحدت و اتصال بیاید و کم‌کم آن روح اعتلاف را ایجاد کند، آن وقت چقدر در اینجا مساله عالی می‌شود، همین مطلب را شما به عنوان یک دایره وسیع‌تر و شمول‌تر نسبت به مسائل یهودیت و

نصاری و امثال ذلک برقرار کنید خب چرا ما باید از نصاری دور باشیم، چرا از مسیحیت باید دور باشیم مگر آنها خدا ندارند مگر آنها پیغمبر ندارند هان، آیا این دور شدن ما کمکی می کند نسبت به مسیر ما و اسلام ما و نزدیک شدن ما باعث از دست دادن اعتقادات ما می شود، یا اینکه نه آنها را جذب می کند، بله اگر در جایی موقعیتی بود که این هست که انسان بواسطه نزدیک شدن کم کم در اعتقادات خودش سست بشود آنجا نباید این کار انجام بشود، مساله فرق می کند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارِيَّةَ أَوْلِيَاءَ)^۱ در آنجا این مساله پیدا می شود ولی نه همسایه است، کسی است آشنا است رفیق است و این انسان خب با آنها گرم می گیرد صحبت می کند چه می شود آنها هم انسان هستند، آنها هم بشر هستند آنها هم، پیغمبر وقتی که آمد این افراد را مسلمان کرد اینها از شکم مادرشان مسلمان به دنیا نیامده بودند کفار بودند همین کفار بودند همین عبده او ثان بودند آمد با اینها چکار کرد؟ از اول چوب را کشید و زد

^۱ سوره المائده «۵» آیه ۵۱

در مغزشان و گفت مسلمان بشوید یا آمد و رفت
باهشان خندید آمد نشست و با آنها خندید صحبت
کرد حالت چطور است زن و بچه‌ات چطورند
نمی‌دانم گرفتاری نداری اه عجب پیغمبر
خوش اخلاقی است با اخلاق است اینطور نیست که
حالا فرض بکنید آنها بت می‌پرستند این نماز می
خواند، ببینید این راه راه نفوذ در دلهاست راه نفوذ
در دلهاست ما یک جا بودیم دو تا مسیحی بودند در
آنجا داشتیم یک چیزی می‌خریدیم، ما گفتیم آنچه
که می‌گیریم برای اینها هم بگیریم من به آن شخص
گفتم برای اینها هم بگذار، تعجب کرد و گفت که
قوم و خویش هستند گفتم نه و بعد آن فروشنده
تعجب کرد و بعد اینها اصلا مات ماندند که ما چکار
کردیم؟ چکار داریم می‌کنیم، یک چیز عادی و ساده
مگر چقدر چیز بود آقا این اشک بیچاره درآمده بود
هی ما را ماچ می‌کرد هی تشکر و ده دفعه این تشکر
کرد که نمی‌دانم چیز عجیبی مثلا دیده این یک
وضعیت عجیبی دیده، خب مگر پیغمبر چکار
می‌کرد؟ خب حالا من این کاری که کردم با آنها

درست بوده یا نبوده؟ غلط بوده یا نه؟ گفتم که دستور اسلام است این که چیزی نیست، خب این نحوه و این روشی که به اصطلاح بوده این روش روش توحید است، در روش توحید است که منظر رائی و مرئای رائی به آن اصل ربط و آن حقیقت ربطیه برمی گردد با حذف پوشش ها و با حذف آن شرایط و ظروفی که آن اصل را در پوشش گرفته و نمی گذارد برسد، اولیا به آن اصل نگاه می کنند، عارف می آید به آن اصل نگاه می کند ما هم می آییم نه این کتتش با ما فرق می کند ما عمامه داریم این کت و شلوار است پس این یک فاصله، بعد می آئیم خب بینم اعتقادات راجع به این قضیه چیست؟ می گوید به نظر من فلانی و به نظر من فلانی خب دیدیم با ما فرق می کند خب این دو فاصله، یکی یکی هی فاصله ها را صحبت می کنیم و بعد می گذاریم کنار و خداحافظی می کنیم و راهش را می کشد و می رود خب اینکه نشد، مساله به این کیفیت نبود.

در یک مجلسی من بودم در مدتی پیش در جایی بودیم و این حرفها در آن مجلس چند نفر نماز

نمی خواندند و اصلا نماز را گذاشته بودند کنار و نماز نمی خواندند حالا حرفهای متفاوت و مسائل متفاوتی بین اینها زده می شود می خندیدیم با اینها شوخی می کردیم، حرف می زدیم انگار نه انگار که ما شنیدیم اینها نماز نمی خوانند هیچ بعد کم کم دیدم این یکی دارد به او می گوید این چه آقای خوبی است گفت آقای باحالی است تعبیرش این است، حالا چه وضعیت ظاهری هم داشتند بماند آقا بعد از دو ساعت که گفتیم و خندیدیم جلوی چشم خودم بلند شدند و رفتند نمازشان را خواندند، درست شد جلوی چشم بلند شدند رفتند نماز ظهرشان را خواندند هر دو شان بدون اینکه به من بگویند که خجالت بکشند و بعد هم نماز خوان شدند و بعد هم ظاهرشان تغییر پیدا کرد این راهش است یا راه دیگر؟ تا انسان می بیند یک مخالفت در فکر و عقیده ای هست بلند شود و بیاید و بزند و طرد کند و برو فلان و اصلا از ما نیستی تو اصلا مسلمان نیستی تو کافر هستی تو نصاری هستی، ما برحقیم راه ما جداست کدام آخر کدام روش، روش پسندیده است

کدام راه، راه پسندیده است و ما مردم را به چه طرف
باید دعوت کنیم، باید به آن اصل باید دعوت کنیم یا
به افکار خودمان دعوت کنیم، این مهم است به کدام
این اتجاهی که باید باشد به چه سمت باید باشد؟